

تعداد مرتفی عالی حسن

۸۵/۸,۴۶

کتابخانه
س. شورای
اسلامی

۱۷۹

۱۷۹۸۴
۲۰۹۱۴۹



شش طیفها در شناختن و کفایا اود و ده میخاستند شش طیفها در
در شناختن بخشی دوم که از اجزای کوفت کوفت شش طیفها در شناختن
و کفای دست شش طیفها در شناختن شش طیفها در شناختن
در شناختن شش طیفها در شناختن شش طیفها در شناختن
بسیستم در شناختن شش طیفها در شناختن شش طیفها در شناختن
از مقاله اول فضیلت این علم و وصایا با آنکه هر یک از علم و علم است که
و رسالت نباء علیه الصلوٰۃ والسلام فرموده که عالم علمان علم الا بدان
و علم الا دین و علم بدین را از علم دین مقدم داشتن برای آنکه چون بدین
بصحت باشد عبادت بخای توان آورد پس واجب است بر همه مسلمانان
که این قوم را تعظیم و تکریم کنند از برای آنکه هر یک از قوم را عین داشته
باشد نفس خود را عین دارد و بین از علماء نقل است که هر یک از حکام
عادل و قاضی قاطع و حکیم و نا و جراح نیز هر یک از مردم سوق عامه نباشد و
سپهر بوده بر نفس خود و بر اهل و عیال خود ظلم کرده نباشد پس از هر یک
نکاه پیدا دهند و بیایا و لیکن که این امر از استوها صحت و بین هر یک از
این فن نباشد باید که بی استاد کامل طلب این علم نکنند چون نصرت و بین
انسان خواهد کرد و باید که در هر یک از خدمت استاد صاحب تجربه کرده یا
در شهر معظم که داده و اکتفا بیایا بوده باشد و در هر یک از فن تیر و شمشیر
بسته نباشد و ناسور ها را علاج کرده نباشد و خاصیت هر دار و دوسم را دانسته
نباشد و چون طالب حسن استادی باشد باید که این فن را بعضی بیاموزد
و بعضی بقریه حاصل کند و بعضی از استاد بیزد و بین طالب این فن باید که
طایع نباشد و چندی کند که بیاید و دوستدار نباشد و بین باید که صالح
باشد و در عشق دلی نشود و مصاحبت با اهل عشق نکند و طبع و ذکا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۷۹۸۴

رنگ باشد و رقیق و خونی و بهی که مزاج ایشان گرم باشد و رقیق و رنگ شود
ایشان را سرخ و غلیظ باشد و مردم باغی را مزاج سرد و تر باشد و رنگ خون
ایشان را سرخی کم باشد و غلیظ تر باشد و مردم سودا را مزاج سرد و
خشک باشد و رنگ خون ایشان بنفشه باشد و بسیار رقیق باشد
اما در سناطی باغی بدانکه در سوس کوی چون رقیق باشد و چون سردی که
مزاج ایشان گرم و تر باشد و در موی رنگ خون سیاه و رنگ پوست سرخ و
غلیظ باشد و مردم باغی را مزاج سرد و تر باشد و رنگ خون ایشان را سرخی
کم باشد و غلیظ تر باشد و مردم سودا را مزاج سرد و خشک باشد
رنگ خون ایشان بنفشه باشد و بسیار رقیق باشد و در سناطی باغی
بدانکه در سوس کوی چون رقیق باشد و رنگ پوست سرخ و غلیظ تر باشد و خون
سرد و تر و غلیظ تر و چون کهن شود خون سیاه و غلیظ تر باشد و خون
مردم پیر رقیق و ضعیف تر باشد **شرط پانزدهم** از صفات که در شش است
آنکه گمانه از خون بیشتر باید که رفت بدانکه مردم جوانه با کمر و سینه
بیشتر برآید و به چنین گمانه از خون بیشتر باید که رفت و کور و نام
ساز شود خون از و باید که قنای از آنکه بشود و موت مساعد تر کند
از و اگر تکه فصل باید کرد و بعضی از حکای قدیم بعد از هفت سالگی
فصل فرموده اند ولی اعتماد هم قوت کرده اند بر سال آگاهی است و
در شش سالگی برخی سالگی و کمتر نیز فرموده اند و سیاه و فصل باید کرد
و هر که گمانه از خون پند فصل نشاید کرد و هر که از فصل ضعیف باشد
فصل نباید کرد و هر که بر طوط باشد و رنگ از ریه و زرد تمام بود و باید
باید که **شرط شانزدهم** از صفات شش است سینه گرم را از فصل
منع کند و باید بابت و باید باشد یکی تب بود که شش غلیظ تر باشد و باید که

از شش

از فصل و در پنهان واجب بود و اختیاب خاصه بخای شد بد الزام و دوم بول
سیم ناقص چهارم مزاج سرد و تر و شش های سرد و تر شش و در سخت
کوبان به شش چنانچه در کوفی و در کوفی و در کوفی و در کوفی و در کوفی
از کوفی کوفی و کوفی ششام چهارم سینه ریه و ریه و ریه و ریه و ریه
ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه و ریه
شش و پیری معده از طعام نوز و در پیری سینه و معده و ریه و ریه و ریه
سبب تب و پیری که مانع فصل باشد نشاید که و خاصه که سینه و ریه
باشد از برای سرجه و یکم و در و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
حرکت آن نباید شود و ضعیف او نباید شود و در و تر و تر و تر و تر و تر
و در بدن صفرا بر اینی که اند و در فصل مزاج شود و صفرا و تر و تر و تر
آنکه شش خون که سینه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
قوت ساقط شود و به تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
شش بر خوابی از و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
کرات عفونت باشد اگر فصل کشف خون اندک باشد و تر و تر و تر و تر و تر
باید داشت تا تب غلیظ بدن بود و در پیری و تر و تر و تر و تر و تر و تر
من و بول و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
باید که در سینه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
فصل و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
نشاید کرد و سبب شش های سرد و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
کرد و در خلط و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
مخالفت واقع شود و ضعیف او و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
نگذارند که شش یکشاید و عرف النساء بسیار باید خطا باشد از آنکه

گرم شود و بر ریه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و ریه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
باید تا شش از تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
شش با تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
مفوض و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و در سینه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
تا حجاب و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
گرم کند تا شش شود و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
با سینه و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
باید که تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
باید ساخت از برای تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
خفا و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
رنگ یکدند و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
خسار و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
سیم شکست و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
یعنی شکل تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
خون باید و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر
باشد یکی که هر یکدند خون پیوسته کند و تر و تر و تر و تر و تر و تر
سود و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر و تر

گرم شود

طبرستان

[illegible]

و برین و بآب کاسی طلا کنند **صفت** طلای دیگ که سود و دوا قوی کند پاکه
نیست آنرا کاسه گشته باشند و دوا داشته باشد یک تن و عسل و عید و نیم سال که
دانگی بجای طلا کنند **صفت** طلای که کوسرا که بس پیدا شود سود دارد و شفت
باشد کنگار پانسی و نس و چوبه و مورد و اسفند آن هر یک یک کاسه باشد را با عسل
عسل منس و فامان پیسی و زراوند و طبلان هر یک یک پیسی بگویند و برین
و بس که طلا کنند **صفت** طلای که سحره شیر اسود داد یکی تن اسفند چ
و قوس طلا شود و کنگار و آن هر یک جن و کل شود و در هر دم داد و بس که طلا
کند بجز در بویضه آمده جام **صفت** طلای سود و دوا جرب و پاکه تناسف
و قنبیل و کندش که هر دواستند و باقی که در تنک اندازی بود و تن و تخ
علاف و فوسفاد و شون و تزی و نس و چوبه و سیاه کشته و کوزک و زاج و این
بکند جن و زاج چنان بگویند و در سن کفید سود و کنگار بداند و بعد از آن
اگر دوا جام نمایند و صبر کنند تا فریاد کند و باز در آشفته شوند و بعد از آن
از باقی پیسی و چوبه شوند **صفت** طلای جرب یکی تن سیاه کشته
بکند و باقی بکند و مراد است یک تن و دوا بکند و در سن کس سود و کنگار
و دوا جام نمایند **صفت** طلای جرب هر دواست و قنبیل و زنده و چوبه و
عزنا و دود خرم و جرب هر دوا بکند و در سن کس و در دوا جام
بالند سود دارد **صفت** طلای دیگ یکی تن در بن پیس و مراد است طلا
دودم و کندس چنان دودم و در آنکی سیاه کشته و دودم و بن پیس و ساند
یکدم کوزک و قادی اینها کو قتر پیس یکدم و در دوا غشته نمایند و
جام نمایند و اسفند سحر نمایند و تن کنگار و آن نیم خرم و آرد جو و آرد
پایه شست **صفت** طلای که خداش معقل و ادم سحر نامود و در یکی
کندش و دودم و زدا و دوا طبلان چنان دودم و آینه ای در شرف و در چوبه شست
سیاه کشته و دودم چنانکه گفته شد **صفت** طلای که کوسا و دوا بکند

برق و شامی

29

۹ خان کرم داسود کتب خانہ

۱۲
تعلیم و تربیت

13

[illegible][illegible]

باشد **چهار** اسباب تعین یعنی سبب باشد یکی سبب باشد و لازم باشد و اینها
اسباب جلیست که از مرکز گردید و از دوری و نزدیکی و سببها و سببها و فصل
سال و محاسبات باشد و دوم اسبابی است بطریق و اینها اسباب باطنی و محسوس طبع
میباشد و اینها در این است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
اسباب متوسط یعنی اسباب طبعی و طبیعت میگویند و اینها طبعی و اینها
عقارب و سببهای حرکت و سببهای شش و اینها است و اینها است و اینها است
و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
تویند **شش** اسباب و در شش است اگر بعضی میگویند نباید دید بلکه تنگ میگویند یعنی
چنانکه از یکدیگر جدا و از یکدیگر جدا و از یکدیگر جدا و از یکدیگر جدا و از یکدیگر جدا
سخت نباید جدا و دو دست نباید جدا و اینها است و اینها است و اینها است
باشد و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
و سببهای حرکت و سببهای سبب و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
کمی و در سببهای سبب و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
هفتم در شش است اصول حرکت یعنی سببهای سبب و اینها است و اینها است
و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
باشد یعنی سببهای سبب و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
و فصل طایر باشد و غنا و گوشت و شیرینی خورد و در سببهای سبب و اینها است
باید کرد و اگر یک خط میزنند چنانکه در سببهای سبب و اینها است و اینها است
چنانکه باشد که حرکت سببهاست اگر در سببهای سبب و اینها است و اینها است
شما باشد و سخت باشد و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
غناهای سببهاست و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است
باشد و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است و اینها است

[illegible][illegible][illegible]

آنکه هر دو در وقت بر وقت مران چشم چنان باشد یعنی بدن عظیم بشود که چشم
شود و برین اطلاق باید و آن دو سخن را بصفت کردن اینها را که دو در وقت مران
نشان دهنده و در آن که ناکام باشد یعنی در این دو مرتبه و نشانی در این نظام کند اما
یعنی که بسبب و بنیادی شود اما بنیادین مردم هفتاد و یک و خواب و در بعضی
صفت و تقاضا و در بعضی شود اما ناکام و خواب مران در مرتبه و در بعضی
نمود و بصفت معلوم باشد و در بعضی خواب عظیم که در وقت مران شود و در بعضی
عظیم واقع شود و آن وقت مران باید و بنیادین مردم هفتاد و یک و خواب و در بعضی
کرد و آن خواب بسیار باشد یعنی صفت و تقاضا و در بعضی شود اما
تسلی بسبب بنیادی و چنان باشد که در بعضی بسیار از خواب بنیاد شود
و ناکام یعنی صفت شود و در بعضی و مختلف شود پس عظیم مران شود و در بعضی
مران طبع و تدبیر معیاد شود یعنی سر و عظیم میشود و در بعضی و در بعضی
سر و در بعضی شود و اینها اگر ناکام باشد مران در وقت مران شود و در بعضی
شود و در بعضی مران چنانچه مران شود و آن در بعضی مران و در وقت مران
صفت شود و در بعضی صفت مران شود پس بنیاد و در بعضی مران و در وقت مران
آن شود که مران قدس است باز گفت و در بعضی مران آن شود که مران در بعضی
باشد اما بنیادین یعنی بسبب کلامه باشد که یعنی از آب کرم عظیم و در بعضی
و مران و در بعضی مران آب سر آن کرم سر براند و در بعضی مران و در بعضی مران
غالب شود یعنی صفت و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران
عظیم باشد و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران
شود و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران
هفتاد و یک مران و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران
آن کتاب در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران و در بعضی مران

۲۰

[illegible]

القرية

[illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible][illegible]

این را تو بگوید و تمام از سبب ما بگذرد و توبی و دعا بطلب بشود و معلوم نماید
و زیادتی سببی شود و دعا بخواند و بگوید و توبی و دعا بطلب بشود و معلوم نماید
و اشتداد این بقیه را علاج و شفا و بود جالبیوس حکایت میکند که اگر در زمین
باشد یعنی آورد و باقی بر عصب بعد از شفا افتد جای ما برود و اندک شفقت
کنند علاج بطلبند و از حد بیابند که پس بگوید باید که در آن ملک و کارها
کرم کرده و حکایت و پس و باقی را خود را بطلب باشد و لغت بدین
باشد و اصل سبب بطلب نافع باشد و توبی و دعا بطلب باشد و لغت بدین
برود و باقی را بعد از شفا نافع باشد و توبی و دعا بطلب باشد و لغت بدین
در حال در بطلب شود و هیچ نافع باشد و از برای این که توبی و دعا بطلب
باشد و پس گوشت با شرباب سود دارد و نکو تواند باشد که با لاس خود پس
انکس پس کند و شرباب بخورد و خوشی و توبی و دعا بطلب دارد و اگر در دنیا
زود و عرق کند سود دارد و شرباب صفت خود در سود دارد و صفت
که سودمند باشد بکسی نیست و حیوان از هر پلنگ و وی و بطلب سداب و انور
و مان هر یک بطلب خود هر دو با نافع است پس شد و شرباب سود دارد و صفت
تفاوت دیگر بکسی نیست و مختلف و پنج کس فاسقین و زنا و نیکو و بد و صفت
و حقوق حله را بر دو عمل خود کند و با نافع دارد و وی بکسی و بکسی و بکسی
هر یک شدم بگوید و داد و دود از با نافع مختلف بد هفتد و رحمت باید و نیا
کشته اند که سبب کس و توبی و دعا بطلب شد و بد هفتد و دعا بطلب
سود دارد و فاکتوس توب و یاد و دود خود بد باشد و کس و دعا بطلب
و بکسی بر نیا و دود توب با شرباب بخورد و دود و فریاد و پنج کس و بکسی
بکسی شد و بد هفتد و داد و صفت و دوی بکسی و دود و بکسی و دود
و شوق و دود و شرباب و بکسی شد و بد و شرباب بخورد و دود و دود و دود

[illegible]

نعم رئیس شود مریح جاذب نماید قضا و عوالمی از سر که و کلامی علیه بگوید
پار و هم از عتقاد و شناختن گویند که عینکوت بداند خداوند نه هر چه
داشته اند گفتارند و بلکه شش فیه باشد و هر نوعی یعنی داد و انانیا و اول
چا و دی است عینکوت و کرد و شکل داشته اند و داد و درینک سیه و دریم و
آن یعنی باشد و درینک آن نشانی باشد و در همان سینه سینه و سینه و
خاسته محلی و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
آن و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
نمودند به تدریج و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
از سر و گردن باشد شش فیه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
آن و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
اعمالی گویند که دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
این گویند که دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
کرد و کرد و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
باشد و بعضی گفته ها داد و بعضی سینه سینه و دریم و سینه سینه
آن گفته ها باشد و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
گویند بعضی سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و
و بعضی سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
و بعضی سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه
که دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه و دریم و سینه سینه

[illegible]

[illegible]

درد شعلت بود و در بعضی آنکس تنگ شود استخوان پای مزاجانی که شش
ناتوانستند و در کس عریض شود چنانکه در وقت پیکان که بکوبد تن در خون
آید بسایه خشک کند و با تخم مرد و پیل فتنه تنگ شود خون آید باز
ریت بیاض گردد و در سینه خالند و شش و پیشین کشی و خون آید و با ریت
سایه آنکس که خفا هندی و در سایه خشک کشی و شش بیاض گردد و چنانکه
کس در خفا خفا هندی و در سینه خالند و شش و پیشین کشی و خون آید و با ریت
کود که شش ترا بسایه خشک کشی و با خال در لایه تنگ و در هر مقام
کشد بخود دیکه و دهند تا خود پیا نیاید و عارضه خال در لایه تنگ و در هر مقام
و بیست و نه غصه تنگ هر چه که با شش در خون مرئی باشد هر چه عارضه
موش یا بد و سینه و چشم یا زدن من خفا و دندان سوز و در دندان زخم آید
البته آنکه بی غصه خال در خفا و جدا شود و بی غصه و در دهان شود و غرت
آید خشک کرده و با خفا و ریش کشی و دست شوند خاصیت کلغ اگر کشند و
بپختن و آغوش شود و آن خشک کشی و بیاضی و رموی یا زدن اگر کسی سینه در
سایه شود در هر افروز در هر کوبه سایه هم یا بیاضی در و در پیکانی آنکس
برگذا و بر روی سینه نشود و از در هر آن یا زدن یا بیاضی و بیاضی یا
زهر که پیش و در سینه پزاید و کوشش از خفا و در باها بیاضی در
خشک کرده یا شکو سفتی و با خفا خشک سر در کوب و در سینه آن اگر کسی
بیاضی و در هین کشی یا زدن سر را شش خفا و زدن چشم بیاضی استخوان
از خشک کشی و در سینه کشی که در دود کرد و با شش و در کس با
خفا زدن که در لایه تنگ و با شش بخود دیکه و دهند که با شش
زنان آن در هین خال کنی صفت کلغ پیدان یا زدن که در و در سینه
یا زدن در هین خال کنی یا زدن سینه هین خاصیت او در خفا

کلاه بیه راهم بود کشتی و با خود دادند چادر و بی اختیار گفتند که تا نکند سر کین این چادر
سازد و بیایند سود دارد و هر قدر در حوضی نماند سیاه شود و عقرب من با باشد
کرد و در ایشان راه کشی و عقد ها را باندازد لهذا که بود و در ایشان راه کشی
استحقاق آنرا با غلبه بیایند نه خجست اکثر در خاصه عقرب من مانده بود کوبت کین بود
اگر خایه ندادند باشد و در خانه بیاید کلاه و امانت من را بسود و در امانت
و نه که در این باشد خاصه یافت در در خانه و در حوض کوبت کین بود در خانه
بکشد و بیاید آن در و بیاید سره بیاید و بیاید خود با و بیاید و در خانه خاصه
است بیاید حاکم کوبت کین بود کین بود و کشی چنان در حوض کوبت کین بود و بیاید
کین بود و بیاید و بیاید کلاه بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
چشم کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
باز در و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
با موی کوبت کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
کوبت کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و در و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
کوشش با و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
بسیار و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
او از بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
کوبت کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
از بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید
کوبت کین بود و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید و بیاید

[illegible]

[illegible]

و بر چانه باد ناصور کند به سؤد هر کس دهد با خود داد و از نفع در فوایدش
دوری بنهاند و در زان بد گوید بوی بسته شود و اگر ساقان را بخورد و اگر کشت
از بون در بطن سوراخ سازد و انانیا بد کرد و یا در نما و بسته بنشاند اگر در هر آب
یا غالب بریانند بر کوبیده آب کشود و عصاره شود و افرا عالم **عصاره** در غلاب
فرمانده که گویند و آه پاشند بر تریب جوهری بسیار از غلات و دیگر که از استوبه
آتش سوخته شود و بجان در نه نشود و نیز از تریب یعنی است بر حق سجانه
نمایا بوبند و کان خود را زان داشت و سبب غذای جوانی را می گویند و در
او غلات در دقت بنور کما است سبب غلای جوانی را مردم است به شرح زبوره **صفت**
سیم یا بعضی فاد سیمه متع و تریب کشتی خوانند نیز دلت تریب جوهری است بنف
و او چون در قاع حایمان است و شعله نام تر است اما زود و زوال بنف
بداد و به خادم سوخته کرد و از کشت نفع اند چون خاکستر شود طبعش
بسیار است سیر و بی خشکی قابل خاستش قطع رویتا کند و هر چه با بنف
صفت سس ز تریب که با جگر و سوسو عین خوانند و بدو انواع است یکی سوسو
قدیم یا زودی و ندی سیم سس نمک کبابی می و در طبیعت گرم و خشک است بدف
دریم خامش را من سیم و در عفت اشک و سنگ در حوله آدم و در قاع افزون
گوشته و صند است مضارش را کور تری و عوالت و دانه چاق و خورون سبب
و قاع و ساق و دانه و سس طالع و دانه و کند و مزاج پاشش **صفت** قلعی بنف
سبب درم و خام و دانه و دیگر که از جود طبعش سرد و تر است بدی سس اوله
اناس و علقه و حایم و سس و سس طالع را سوسو قش و کند و با خود و اشق
از اسلام سوسو انانیا دهد و افرا من عین پاشش و طوفان در دین و در عت
کنی بر سبب دهد و از اختیاری پاشش و قاع و حایم دهد و در سس و کور
صفت آهن که قیمت است و بشاد و فایده طبعش گرم و خشک است بدی و هر چه

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

اینها را که می خواند و بوی که است از این بوی و بوی ناز و در وسط پنج است و می باشد
و شایسته است که هر که می خواند و بوی که است از این بوی و بوی ناز و در وسط پنج است و می باشد
بیشتر بود و خواص هر دو را می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
چشم از این بوی که است از این بوی و بوی ناز و در وسط پنج است و می باشد
سپید و زرد شده و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
تا آنجا که است از این بوی و بوی ناز و در وسط پنج است و می باشد
صدای هندی می شود و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
به آنجا که می شود و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
تا آنجا که می شود و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
بیشتر باشد و بعضی می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند
در آنجا که می شود و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند و می بیند

[illegible][illegible]

خوشی کند و معده را نافع بود و بولها بماند و قی ششامه مضرتش نافع قوی را نافع
دارد پیش از طعام شکم بپزد و پس از آنکه بکشد از دفع مضرت آن اثر نافع
برورد و کف سبب شیرین با طبیعت در کوفی و قوی معده است ششامه
در لافوت دهد و ششامه را نافع و خوشی را نافع مضرتش عصب را دست
کند و دفع مضرتش کل شکم قوی کند سبب قوی طبیعت سر و خشک را
نفعش در هر کس دم و هراتش که ناسود و نسی بود و تشنگی ششامه مضرتش
مفصل را نافع دارد و دفع مضرتش شراب کهنه را و دکنه در دالور طبیعت
سر و قوی است ششامه معده کوم را قوی کند و نافع بود چون بنا ششامه
مضرتش که کوفی بود مضرتش بعد از طعام نافع دارد و دفع مضرتش آب کوم
و قی کند و بعد از قی کل شکم قوی است و طبیعت سر و قوی است و بعضی
کوفی کوم و قی است ششامه در دود ها و کولر سود دارد و کوفی و هرات
نفعش مضرتش چوبه بسیار خورند و شکم او در دفع مضرتش که اطباء
موجبات کنند ششامه قوی با طبیعت سر و خشک است ششامه سر خورند و صفرا
سود دارد مضرتش معده را نافع دارد و دفع مضرتش قوی و کولر شود و صلی
کند ششامه را نافع با طبیعت سر و قوی است ششامه بپزد و کوم را سود دارد
و تشنگی ششامه و کولر و کوفی و خشک مضرتش چوبه بسیار خورند و
معده و ششامه دفع مضرتش معده و کوفی کند چوبه با طبیعت کوم و قی
نفعش که نافع در دود ها و تشنگی و کوفی ششامه و کوفی را نافع مضرتش
سست کند چوبه بسیار خورند چوبه بپزد و در دفع مضرتش که کوفی کند
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند **نصل** در
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع

سر و قوی

سر و خشک است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع
سر و خشک است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع

کند چوبه طبیعت سر و قوی است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع
سر و خشک است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع

سر و قوی

کند چوبه طبیعت سر و قوی است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع
سر و خشک است ششامه در دود ها و تشنگی کوم و قی است و نافع
خوبن هندی طبیعت سر و قوی است ششامه و تشنگی کوم و خشک را سود دارد
مضرتش ها چوبه را نافع دارد و دفع مضرتش که نافع و قی کند
صفت سیاه های کوم و خشک موثر است طبیعت کوفی کوم و قی است و نافع

